

۴

تاریخ

عصر غزنوی

فرخی سیستانی

و ادبیات

محمد دهبقانی

ایران



نشرنی

فرخی سیستانی

- سرشناسه: دهقانی، محمد، ۱۳۴۴ -
عنوان و نام پدیدآور: فرخی سیستانی / محمد دهقانی؛ دستیار پژوهش نسرين خسروی؛ ویراستار فرشاد مزدرانی.
مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۱۵۰ ص.
فروست: تاریخ و ادبیات ایران؛ ۴
شابک: 978-964-185-521-7
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.
موضوع: فرخی سیستانی، علی بن جولوغ، ۴۲۹ ق. - نقد و تفسیر
Farokhi sistani, Ali ibn julugh - Criticism and
interpretation؛ شعر فارسی - قرن ۵ ق. - تاریخ و نقد
Persian poetry - 11th century - History and
criticism
رده‌بندی کنگره PIR ۴۷۰۶/د ۹ ف ۴ ۱۳۹۶
رده‌بندی دیویی ۸۱۷/۲۲
شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۵۰۵۰۷



تاریخ و ادبیات ایران

عصر غزنوی

فرخی سیستانی



محمد دهبقانی



نشرنی

قیمت: ۱۳۰۰۰ تومان



تاریخ و ادبیات ایران

۴

فرخی سیستانی

محمد دهقانی

ویراستار فرشاد مزدرانی
چاپ اول تهران، ۱۳۹۶
تعداد ۱۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافی پردیس دانش

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۷ ۵۲۱ ۱۸۵ ۹۶۴ ۹۷۸

www.nashreny.com

معرفی مجموعه

مجموعه تاریخ و ادبیات ایران برای کسانی نوشته شده است که به تاریخ فرهنگی و ادبی ایران علاقه مندند و می خواهند برگزیده‌ای از بهترین شاهکارهای ادبی ایران را همراه با شرح و تفسیر لازم به زبانی ساده و روشن بخوانند و بدانند که این شاهکارها در کدام فضای تاریخی پدید آمده و متقابلاً چگونه بر آن تأثیر نهاده‌اند. این مجموعه صرفاً تاریخ و ادبیات ایران پس از اسلام را دربرمی‌گیرد و می‌کوشد تاریخ ادبی ایران را در پیوند با تاریخ عمومی جهان ببیند و به تحولات فکری و فرهنگی کشورها و اقلیم‌هایی هم که به نحوی با ایران در ارتباط بوده‌اند اشاره کند و به این ترتیب گستره‌ای روشن تر برای مقایسه تاریخ و ادبیات ایران و جهان پدید آورد. نخستین سلسله این مجموعه شامل بررسی زندگی و آثار پنجاه شاعر و متفکر و نویسنده تا پایان قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) است.

فهرست

۹	مقدمه
۹۳	اشعار فرخی سیستانی
۹۵	در مدح یمین الدوله سلطان محمود بن ناصرالدین سبکتگین غزنوی
۱۰۰	در مدح سلطان محمد بن سلطان محمود
۱۰۳	در ذکر سفر سومنات و فتح آنجا و شکستن منات و رجعت سلطان گوید
۱۱۳	در ذکر وفات سلطان محمود و رثای آن پادشاه گوید
۱۱۸	در صفت داغگاه امیر ابوالمظفر فخرالدوله احمد بن محمد والی چغانیان
۱۲۴	در مدح فخرالدوله ابوالمظفر احمد بن محمد والی چغانیان و توصیف شعر گوید
۱۲۸	در مدح یمین الدوله سلطان محمود غزنوی
۱۳۱	در مدح ابواحمد محمد بن محمود بن ناصرالدین
۱۳۳	ترجیع بند در مدح امیر ابویعقوب یوسف بن ناصرالدین
۱۴۹	منابع

مقدمه

یکی از مشهورترین قصاید فرخی در ستایش محمود غزنوی و توصیف حمله او به معبد سومنات هند با این ابیات آغاز می شود:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر
فسانه کهن و کارنامه بدروغ به کار ناید رو در دروغ رنج مبر
(فرخی، ۱۳۷۸، ص ۶۶)

همین دو بیت مبین تغییر نگرش یا به اصطلاح پارادایم شیفت (paradigm shift) ژرفی است که در اواخر قرن چهارم هجری در کل جهان اسلام و به ویژه در محیط زندگی فرخی و قلمرو غزنویان رخ داده بود. توجه به تاریخ و قصه های کهن یا، به تعبیر امروزی تر، اسطوره ها - اعم از اساطیر دینی یا قومی - از ویژگی های بارز عصر سامانی بود. شاعران و فرزندان آن عصر می کوشیدند که واقعیت و افسانه یا تاریخ و اسطوره را به هم درآمیزند و از گذشته تصویری به هم پیوسته و پرافتخار پدید آورند که سرشار از همدلی و

خاطرات مشترک بود. این تصویر منسجم که پیکره اصلی دانش پیشینیان را در خود جای داده بود و حاوی حقایقی جاویدان به شمار می‌رفت در میان مردم حسی از هویت و یکپارچگی پدید می‌آورد و احساس غرور و اطمینان عمیقی به آن‌ها می‌بخشید که مایه بقا و بردباری ایشان در برابر حوادث روزگار می‌شد. بازتاب چنین احساسی را می‌شود به روشنی در این ابیات رودکی دید:

تا جهان بود از سر مردم فراز	کس نبود از راز دانش بی‌نیاز
مردمان بخرد اندر هر زمان	راز دانش را به هر گونه زبان
گرد کردند و گرامی داشتند	تا به سنگ اندر همی بنگاشتند
دانش اندر دل چراغ روشن است	وز همه بد بر تن تو جوشن است

(نفیسی، ۱۳۸۲، ص ۵۶۷)

آثار بزرگی چون *تاریخ بلعمی* و *ترجمه تفسیر طبری* و *شاهنامه* همگی با چنین احساسی پدید آمدند. لیکن در همان عصر کسانی هم بودند که تاریخ پادشاهان پیشین، به ویژه ایام کفرآمیز پیش از اسلام، و دانش و افسانه‌های بازمانده از روزگاران دیرین را به دیده تحقیر می‌نگریستند و می‌خواستند که سرمشق‌های زنده و تازه‌ای از جهان مؤمنانه را جایگزین آن‌ها کنند. غزنویان که اصلاً بردگانی ترک‌تبار بودند و برخلاف سامانیان، دست‌کم در آغاز کارشان، نمی‌توانستند خود را از احقاد پادشاهان ایرانی پیش از اسلام به شمار آورند، این دیدگاه دوم را بیشتر مناسب احوال خویش می‌یافتند و می‌کوشیدند که با تأکید بر دین‌پرستی و شریعت‌خواهی از پشتیبانی عامه مسلمانان و مخصوصاً از حمایت زاهدان و عالمانی برخوردار شوند که هیچ تعلق خاطری به دنیای پیش از اسلام نداشتند. به همین سبب بود که وقتی آلپتگین، غلام و سپاهسالار ترک سامانیان، بر اثر اختلافی که بر سر جانشینی

عبدالملک بن نوح (ح: ۳۴۳-۳۵۰ ق) در دربار سامانی پدید آمد، سر به شورش برداشت، رهسپار مرزهای شرقی جهان اسلام شد. جهاد در راه اسلام و جنگ با کفار هندو بهانه خوبی بود برای آلتگین که حساب خود را از سامانیان جدا کند و حکومتی مستقل در غزنین بنا نهد.^۱ غزنین یا غزنه در آن زمان از مهم‌ترین و حساس‌ترین سرحدات شرقی جهان اسلام بود و تسلط بر آن راه نفوذ مسلمانان به سرزمین ثروتمند هند را هموار می‌کرد. آلتگین در سال ۳۵۲ ق در غزنین درگذشت و پس از او یکی از پسران و چند تن از غلامانش به نوبت بر آن سرزمین حکومت راندند.

سرانجام سبکتگین که از غلامان محبوب و خوشنام آلتگین بود توانست در سال ۳۶۶ ق حکومت غزنین را از آن خود کند و با تصرف نواحی اطراف به تدریج بر دامنه قدرت و نفوذ خود بیفزاید، چنان‌که در سال ۳۸۴ ق، امیر

۱. برای این که بدانیم جهاد در راه اسلام چه دستاویز استواری برای ترکانی بوده است که می‌خواستند قدرت خود را مشروع جلوه دهند، ذکر همین نکته کافی است که وقتی ایلک‌خان می‌خواست سبکتگین را از حمایت سامانیان بازدارد و بر آنان بشویراند چنین پیغامی برای او فرستاد: «میان ما اخوت دینی حاصل است، از جهت آن‌که ایام و ساعات ما مصروف است به مجاهدت کفار ترک و هند و اظهار دعوت حق و نصرت کلمه دین و قمع اهل شرک و عناد و قهر حزب فسق و فساد. و نوح [بن منصور سامانی] در واسطه مملکت مرفه گشته و ارتفاعات [= درآمدهای] خراسان و ماوراءالنهر بر معازف و ملامی و ملاذ [= بازیچه‌ها و بازی‌ها و لذایذ] و شهوات صرف می‌کند. نه اسلام را از او مددی و نه در حفظ ثغری از او معاونتی. لایق‌تر آن‌که این ولایت از او خالی کنیم و ابواب‌المال آن بر اعوان دین و انصار اسلام و غزات [= غازیان؛ جهادگران] و مُرابطان [= مرزداران] که در جمله حشم ما منتظم‌اند [= جزو لشکر ما هستند] مصروف داریم و [...] من خود از مقتضی دین و طریق دیانت روا ندارم که شمشیری که همه عمر بدان مجاهدت کرده‌ام و در دیار کفر بدان احتساب و اکتساب ثواب جسته در روی اهل اسلام کشم و وزر و وبال آخرت اندوزم مگر از سر ضرورتی و دفع مضرتی که رخصت شریعت بدان مقرون باشد» (جرفادقانی، ۲۵۳۷، صص ۱۳۳-۱۳۴).

سامانی، نوح بن منصور (ح: ۳۶۵-۳۸۷ ق) فقط با استفاده از قدرت سبکتگین غزنوی بود که توانست بر سرداران شورشی خود، ابوعلی سیمجور و فاتق، غلبه کند و آنان را در هرات شکست دهد. به پاداش این پیروزی بزرگ، نوح فرزند جوان سبکتگین، محمود، را به سپاهسالاری خراسان گماشت و به نیشابور فرستاد.

از آن پس، غزنویان به تدریج جای پای خود را در خراسان استوار کردند. سبکتگین در سال ۳۸۷ ق درگذشت و محمود غزنوی، پس از جنگی مختصر با برادر خود، امیر اسماعیل، به جای پدر بر تخت غزنین نشست. دو سال بعد، ایلیک ابوالحسن نصر بن علی، خان اوزکند (شهری در جنوب قرقیزستان امروزی)، بخارا را تصرف کرد و حکومت سامانی را، که بر اثر اختلافات داخلی به شدت ضعیف و مضمحل شده بود، به کلی برانداخت. به این ترتیب، محمود توانست در سال ۳۸۹ ق رسماً امیر خراسان شود و با فتوحاتی که در سال‌های بعد انجام داد به نخستین سلطان مقتدر عالم اسلام بدل شد. در آن زمان، دربار خلافت بغداد زیر نفوذ آل بویه بود که بر بخش اعظم ناحیه جبال، شامل گرگان و طبرستان و ری و همدان و فارس و اصفهان، فرمان می‌راندند و، با این‌که برخلاف غزنویان شیعه بودند، خود را حامی و مطیع خلیفه سنی مذهب عباسی می‌شمردند. محمود که از نفوذ و تسلط آل بویه بر بغداد خشمگین بود، پس از سال‌ها انتظار برای به دست آوردن قدرت و فرصت مناسب، سرانجام موفق شد که جنگ با آل بویه را آغاز کند. او نخست سیاست دینی خود را قدری تغییر داد و یکی از معتمدان جوان خود، به نام حسنک میکائیل یا میکالی، را به سالاری حُجَاج گماشت و به او سفارش کرد که هنگام بازگشت از حج به دیدار خلیفه فاطمی مصر برود. این مأموریت انجام گرفت و، چنان‌که انتظار می‌رفت، کاسه صبر خلیفه پیر و کم‌حوصله

عباسی را لبریز کرد و او را به واکنش شدیدی برانگیخت که، در نهایت، بهانه لازم را برای لشکرکشی محمود به عراق فراهم آورد. محمود، پیش از آغاز جنگ با آل بویه، وزیر مقتدر و محافظه کار خود، احمد حسن، را که ممکن بود مخالف حمله به بغداد باشد و مانع اجرای نقشه های او بشود به دزدی و مال اندوزی متهم کرد و به زندان انداخت و حسنک خام و بی تجربه را به جای او گذاشت. پیداست که این اقدام خود نوعی اعلان جنگ به خلیفه بود که گویا حسنک را قبلاً «قرمطی» خوانده و خواستار مجازات او شده بود (بیهقی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۲). جنگ با آل بویه سرانجام در اوایل سال ۴۲۱ ق / زمستان ۴۰۸ خ آغاز شد. محمود که از شورش فرزند ارشد خود مسعود در بیم بود او را همراه خود برد و در ری حتا کوشید که او را به نحوی از سر راه بردارد، لیکن زیرکی و هشیاری مسعود و البته هواداری سپاهیان غزنوی از او مانع رسیدن سلطان به مقصود خود شد. اندکی بعد، محمود که ری را گشوده بود و قصد حمله به همدان و اصفهان را داشت، گرفتار بیماری سختی گشت و ناچار مسعود را به فرماندهی سپاهی گذاشت که به سوی اصفهان گسیل کرده بود و خود برای استراحت به غزنین بازگشت و اندکی بعد در همان جا درگذشت.

مسعود در اصفهان مشغول جنگ با آل بویه بود که خبر مرگ پدر را شنید و چون دریافت که درباریان غزنه برادر کهنترش امیرمحمد را به سلطنت برداشته اند، بی درنگ با حاکم اصفهان، علاءالدوله بوجعفر کاکو، صلح کرد و برای جنگ با برادر و بیرون آوردن زمام سلطنت از چنگ او رهسپار غزنین شد. اما درباریان خائن محمد خود دست به کار شدند و او را، پیش از رسیدن مسعود به غزنین، دستگیر کردند و به زندان فرستادند. به این ترتیب، مسعود بدون جنگ و بسی آسان تر از آنچه خود تصور می کرد به سلطنت دست

یافت. او بی درنگ خواجه احمد حسن را، که از سال ۴۱۶ ق به فرمان محمود در زندان به سر می برد، آزاد کرد و دوباره به وزارت گماشت. از آن پس، دربار غزنه به کانون شعله وری از دسیسه چینی و انتقام جویی میان درباریان سابق و لاحق، یا به اصطلاح پدریان و پسران، بدل شد و دیگر روی آرامش به خود ندید.

فرخی دهه آخر عمر نه چندان طولانی خود را در چنین درباری گذراند. شاعر به چشم خود شاهد خواری و نابودی کسانی بود که روزگاری در اوج عزت و اقتدار بودند و او بارها آنان را مدح گفته و در ازای شعرهای تر و شیرینش از ایشان جایزه ها و صلّه های گران ستانده بود. بسیار خطاست اگر تصور کنیم که انگیزه شاعران ستایشگری چون فرخی صرفاً جلب رضایت ممدوح و کسب منفعت شخصی بوده و از این رو برای آن ها هیچ اهمیتی نداشته است که ممدوح شان حقیقتاً واجد چه صفت هایی بوده باشد. شاعران درباری، هر قدر هم چاپلوس و مجیزگو می بودند، ناچار می بایست معیارهایی را رعایت کنند تا شعرشان در نظر مخاطبان باورپذیر جلوه کند. اگر آنچه می گفتند هیچ نسبتی با واقعیت نمی داشت، نمی توانستند تأثیر لازم را در مخاطب ایجاد کنند و به مقاصدی که داشتند و مهم ترین شان همانا کسب نام و نان بود. نائل آیند. از همین رو، نویسنده قایوسنامه، وقتی می خواست آداب شاعری را به فرزندش بیاموزد، سفارش می کرد که «بلندهمت باش؛ سزای هرکس بشناس و مدح چون گویی قدر ممدوح بدان. کسی را که هرگز کاردی بر میان نبسته باشد مگوی که تو به شمشیر شیر افگنی و به نیزه کوه بی ستون برداری و به تیر موی بشکافی. و آن که هرگز بر چیزی ننشسته باشد اسب او را به دلدل و براق و رخس و شبدیز مانده مکن. بدان که هرکسی را چه باید گفتن» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۳، صص ۱۹۰-۱۹۱). فرخی نیز بی گمان بر این

قاعده واقف بود و آن را رعایت می‌کرد. مدایح او هرچند عاری از سخنان مبالغه‌آمیز و چاپلوسی‌هایی نیست که در چنین شعرهایی دیده می‌شود، در مجموع رنگی از واقعیت دارد و نمی‌شود همه را حاصل خیالات فریب‌آمیز شاعر دانست.^۱

گذشته از این‌ها، شمار قصایدی که فرخی برای هریک از ممدوحان خود سروده، به گمانم، معیار خوبی است برای سنجش میزان دل بستگی او به آنان. از این جهت، امیرمحمد و سلطان محمود در صدر فهرست ممدوحان او قرار می‌گیرند. پس از آن‌ها امیریوسف، برادر سلطان محمود، بیشترین شمار مدایح فرخی را به خود اختصاص داده است. سپس نوبت به خواجه احمد حسن میمندی می‌رسد که فقط تا ۴۲۴ ق زنده بود و اگر عمر بیشتری می‌کرد و همچنان بر مسند قدرت می‌ماند، شمار قصاید فرخی در ستایش او هم مسلماً افزایش می‌یافت. اما عجیب است که از فرخی فقط ده قصیده در مدح سلطان مسعود برجای مانده است، با این‌که مسعود تا پایان عمر فرخی در سال ۴۲۹ ق همچنان بر اریکه قدرت تکیه داشت و شاعر قاعداً می‌بایست از فرصت و رخصت فراخی برای ستایش او برخوردار بوده باشد. امیرمحمد کمتر از شش ماه حکومت کرد و در اواسط سال ۴۲۱ ق، به فرمان مسعود، زندانی شد و پس از آن طبعاً سخن گفتن درباره او هم ممنوع شد.

۱. فرانکلین لوئیس به این نکته توجه کرده و در مقاله مفصلی کوشیده است که مدیحه‌سرایی شاعرانی چون فرخی را از منظر منصفانه‌تری بنگرد. ضمناً تحلیل آماری نسبتاً دقیقی که از اشعار ستایشی هفت شاعر مشهور دربار غزنوی - و بالاتر از همه، فرخی - به دست داده است نشان می‌دهد که چرا همه آن ستایش‌ها را نباید نشانه چاپلوسی و بی‌صدقتی چنین شاعرانی به شمار آورد. برای اطلاع دقیق از رأی او، بنگرید به مأخذ ذیل:

Franklin Lewis (2010), 'Sincerely Flattering Panegyrics: The Shrinking Ghaznavid Qasida' in *The Necklace of the Pleiades (24 Essays on Persian Literature, Culture and Religion)*, by Franklin Lewis & Sunil Sharma (eds.): Leiden, pp. 209-250.

با این همه، شمار مدایحی که فرخی، تا پیش از برکناری محمد، در حق او سروده بیش از چهار برابر و نیم همه اشعاری است که در ستایش مسعود به قلم آورده است. به نظر، همین نکته بارزترین نشانه ارادت قلبی فرخی به امیرمحمد و سردی روابطش با سلطان مسعود است. شاید به همین سبب باشد که بیهقی نیز، با این که ده سال حکومت مسعود را در تاریخ خود به تفصیل گزارش کرده و او را بسیار ستوده است، از فرخی فقط یک بار نام برده و حتی یک بیت هم از او نقل نکرده است. البته این هم هست که بیهقی، به سبب دیدگاه اخلاقی‌اش، اصولاً چندان عنایتی به شاعران درباری ندارد، چنان که در گزارش خود از جشنی که در هشتم جمادی‌الآخر ۴۲۲ ق / هفدهم خرداد ۴۱۰ خ، به مناسبت نشستن مسعود بر «تخت مُلک» می‌آورد، با لحنی بی‌اعتنا می‌گوید که در آن روز «شاعران شعرهای بسیار خواندند، چنان که در دواین پیداست و این جا از آن چیزی نیاوردم که دراز شدی» (بیهقی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۵).^۱ اما، به هر حال، اگر فرخی حضور چشمگیری در دربار مسعود می‌داشت و نزد سلطان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌بود، بیهقی هم لابد تا این حد به او و شعرش بی‌اعتنا نمی‌ماند. خلاصه، دیوان فرخی گواه روشنی است بر این که ممدوحان او بیشتر از سنخ «پدریان» بوده‌اند و بسیار کم‌اند اشعاری که موضوع آن‌ها ستایش وابستگان به دستگاه مسعود، یعنی «پسریان» بوده باشد. از میان ده قصیده‌ای هم که در مدح مسعود سروده است، دوتای آن‌ها (۷۰ و ۷۱) مشخصاً به روزگار پیش از سلطنت او مربوط می‌شوند. یک قصیده (۱۵۱) هم مطمئناً در روزهایی سروده شده که مسعود هنوز در راه بازگشت از عراق به خراسان بوده و درباریان در غزنین انتظار

۱. درباره تلقی بیهقی از شعر و نظرش در باب شاعران درباری، بنگرید به دهقانی، ۱۳۹۴ الف، ص ۵۳.

ورود او را می‌کشیده‌اند. موضوع چهار قصیده دیگر نیز شادباش و تهنیت به مناسبت جلوس او بر تخت سلطنت است. به این ترتیب، پس از آغاز سلطنت مسعود، فرخی تا پایان عمرش گویا فقط سه قصیده در ستایش او سروده که بسیار کم است و نشان می‌دهد که رابطه میان سلطان و شاعر چندان گرم و صمیمانه نبوده است. در عوض، چنان‌که اشاره شد، فرخی امیرمحمد را، با این‌که کمتر از شش ماه سلطنت کرده، بیش از هر کس دیگری ستوده است و همین می‌تواند دلیل روشنی باشد بر این‌که، در دسته‌بندی درون دربار غزنوی، فرخی به محمودیان یا پدربان‌گرایش بیشتری داشته و خودش هم شاید از زمره آنان محسوب می‌شده است.^۱

فرخی البته شاعر است نه سیاستمدار یا مورخ؛ بنابراین، نمی‌شود از او انتظار داشت که از رویدادهای روزگار خود تصویری - هرچند مبهم - به دست دهد. با این حال، رد بعضی از وقایع تاریخی مهم در اشعار او برجای مانده است و گاه حتی می‌توان از خلال آن‌ها برخی از رویدادهای مربوط به زندگی شخصی‌اش را هم استخراج کرد. نخستین واقعه مشخص تاریخی که در یکی از قصایدش به آن اشاره کرده است مربوط می‌شود به سال ۳۹۶ ق و ماجرای حمله سلطان محمود به مولتان و سپس لشکرکشی او به بلخ و جنگ با ایلک‌خان. به روایت ابن‌اثیر، محمود شنید که ابوالفتح، والی مولتان، به الحاد گرویده و اهالی آن‌جا را نیز با خود همراه کرده است. به آن خطه لشکر کشید و پس از جنگی شدید شهر را تصرف کرد و از مردم آن بیست هزار درهم غرامت ستاند. در همان حال ایلک‌خان از غیبت محمود سود جست و از جیحون گذشت و خراسان را عرصه تاخت و تاز خود کرد. محمود بی‌درنگ از

۱. به نظر دکتر یوسفی هم، «از تمام دیوان شاعر برمی‌آید که به دستگاه امیرمحمد منتسب و به اصطلاح 'محمدی' است» (یوسفی، ۱۳۷۰، ص ۷۰).

مولتان به سوی بلخ رفت و ایلک‌خان و لشکر او را از خراسان بیرون راند (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۹، صص ۱۸۶-۱۸۸). فرخی در یکی از قصاید خود به این ماجرا اشاره کرده است و این ظاهراً قدیم‌ترین رویداد تاریخی روزگار غزنویان است که نشانی از آن در دیوان او می‌بینیم:

زان سپس کان سال سلطان جنگ را	تازیان آمد به بلخ از مولتان
لشکر او بی‌شتر در راه بود	وان گروهی دیو بود اندر میان
بی سپاه او آن سپه را نیست کرد	در جهان کس را نبوده‌ست این توان
خان به خواری و به زاری بازگشت	از طپانچه لعل کرده روی و ران
هر که را رای خراسان آمده‌ست	گو بسیا تا بازگردی همچنان

(فرخی، ۱۳۷۸، ص ۲۶۳)

از شیوه بیان فرخی و اشاره او به «آن سال» معلوم است که این ابیات را سال‌ها پس از حمله محمود به مولتان سروده و در آن زمان، یعنی سال ۳۹۶ ق، هنوز به دربار محمود نپیوسته بوده است. پس از این واقعه، فرخی از نبرد دیگر محمود با ترکان ماوراءالنهر یاد می‌کند که باز در نزدیکی بلخ و در دشتی به نام کتّر روی داده و تاریخ دقیق آن به گزارش گردیزی (۱۳۶۳، ص ۳۹۰) ۲۲ ربیع‌الآخر ۳۹۸ ق / ۲۰ دی ماه ۳۸۶ خ بوده است:

به جای آن که تو کردی بر ایشان در کتّر شاها

حدیث رستم دستان یکی بود از هزار افسان

(فرخی، ۱۳۷۸، ص ۲۵۷)

زمان دقیق سرایش این شعر البته روشن نیست، اما فرخی مسلماً آن را پس از سال ۴۱۵ ق سروده است، زیرا در آن به صلح محمود با قَدِرخان اشاره

دارد که می‌دانیم در همان سال ۴۱۵ ق رخ داده است. پس اشاره‌ او به نبرد گتر هم از باب عطف به گذشته است و به این معنی نیست که فرخی پیش از سال ۴۰۰ ق به دربار محمود پیوسته و خود شاهد آن ماجرا بوده است. اما قصیده دیگری، که از قرار معلوم در ۲۹ رمضان ۴۲۲ ق / دوم مهر ۴۱۰ خ در مدح خواجه احمد حسن میمندی سروده شده، جای تردید باقی نمی‌گذارد که فرخی در حدود سال ۴۰۲ ق به خدمت غزنویان درآمده است. شاعر در مطلع این قصیده اشاره می‌کند که چون هنوز یک روز از ماه رمضان باقی مانده است، برگزاری آیین مهرگان ممکن نیست:

یک روز مانده باز ز ماه بزرگوار آیین مهرگان نتوان کرد خواستار

(همان، ص ۱۵۳)

چون می‌دانیم که این قصیده مربوط است به دوره دوم وزارت خواجه احمد حسن که از صفر سال ۴۲۲ ق آغاز شده بود، می‌توانیم با اطمینان بگوییم که تاریخ دقیق عرضه آن به محضر وزیر نیز پایان رمضان همان سال بوده که برحسب تقویم امروزی مصادف با دوم مهر می‌شده است. فرخی در پایان همین قصیده تصریح کرده که بیست سال از آغاز خدمت او می‌گذرد:

من بنده را که خدمت من بیست‌ساله است

از فر خدمت تو پدید آمده یسار

(همان، ص ۱۵۵)

پس او دست‌کم از سال ۴۰۲ ق شاعر دربار غزنوی بوده^۱ و پیوستنش به

۱. غلامحسین یوسفی، به نقل از رشید یاسمی، تاریخ ورود فرخی به خدمت سلطان محمود را بر اساس همین قصیده سال ۴۰۱ ق می‌داند که به گفته او مقارن با شروع نخستین دوره وزارت میمندی بوده است (یوسفی، ۱۳۷۰، ص ۱۴).

دربار چغانیان هم لابد چند سال پیش تر و به احتمال زیاد در آخرین سال‌های قرن چهارم هجری رخ داده است. بنابراین، حدس احمد آتش (۱۳۴۰) را که کوشیده است ثابت کند فرخی احتمالاً در حوالی سال‌های ۴۰۵ یا ۴۰۶ ق به دربار چغانیان رفته است باید مردود شمرد.^۱ از قصیده دیگری که در مدح مسعود غزنوی است، چنین برمی‌آید که، برخلاف گفته آتش، فرخی در سال ۴۰۶ ق شاعر دربار غزنوی بوده است، زیرا او در این قصیده به‌صراحت از تقارن عید رمضان با نوروز سخن می‌گوید و چنان‌که معلوم است در سراسر عمر مسعود غزنوی فقط اول شوال سال ۴۰۶ ق مصادف می‌شده است با آغاز فروردین:

روز عید رمضان است و سر سال نوشت هر دو فرخنده کند ای ملک ایزد به تو بر
(همان، ص ۱۵۱)

اکنون که معلوم شد فرخی از سال ۴۰۲ ق در خدمت دربار غزنوی بوده است، می‌شود تاریخ سرایش برخی دیگر از قصاید او را هم با دقت بیشتری تعیین کرد، مانند قصیده ۱۱۷ که در مدح محمود است و فرخی ضمن آن می‌گوید:

سیزده سال است امسال و فزون خواهد شد

که من ای شاه بدین درگه معمور درم

(همان، ص ۲۳۲)

۱. زنده‌یاد استاد عبدالحسین زرین‌کوب هم، گویا برحسب استدلال آتش و بی‌آن‌که دلیلی بیاورد، گفته است که: پیوستن فرخی به امیر چغانیان «در حدود سال‌های چهارصد و پنج یا چهارصد و شش هجری باید روی داده باشد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۶، صص ۴۸-۴۹).